



کلیدهای موفقیت

در ارتباط با

دانش آموزان

دکتر محمد نبرو
استادیار گروه مدرسه و نوآوری‌های تربیتی

اشاره

برای اینکه بتوانیم به ذهن دانش آموز راه پیدا کنیم، نخست باید به دل او نفوذ کنیم. دانش آموزان تنها زمانی می‌توانند به درستی فکر کنند که به درستی احساس کنند. این ارتباط بالغ-کودک^۱، پیوندی اساسی با نوع اظهار نظرها و کلمه‌های بزرگ‌ترها دارد. کلمه‌های ناسالم والدین و معلمان می‌توانند به کودکان پیام‌های مخربی برسانند و باعث شک و تردید آنان درباره خودشان شوند. پیام‌های مناسب و سالم می‌توانند به سلامت روان کودکان کمک و آن‌ها را به اعتماد به واقعیت‌های درونی خودشان هدایت کنند.

✿ معلمی که با موقعیت سخن می‌گوید، نه با شخصیت!

اصل «درباره موقعیت صحبت کنید، نه درباره شخصیت آ و منش دانش آموز»، اصل اساسی ارتباط است. این اصل در تمام برخوردهای معلم و دانش آموز معنا پیدا می‌کند. جوهر ارتباط مؤثر در این است که معلم بتواند در شرایط گوناگون از این اصل به درستی استفاده کند. اگر این اصل در رویه‌های کلاسی به کار گرفته شود، نحوه برخورد معلم با دانش آموز را به طور اساسی

تغییر خواهد داد، نحوه ابراز خشم و تفهیم دستوراتش را، نحوه انتقاد یا تمجیدش را، نحوه ارزیابی و گروه‌بندی نمراتش را، نحوه تسلی دادن و اطمینان بخشیدنش را، نحوه معمول امتحان گرفتن و نحوه صحبت کردنش را. در ادامه، برخورد دو سنخ (تیپ) معلم با دانش آموزان بررسی می‌شود: معلمی که به موقعیت دانش آموز توجه می‌کند، و معلمی که منش و شخصیت دانش آموز را قضاوت می‌کند. تفاوت میان ارتباط مؤثر و نامؤثر^۲ در این موارد مشهود است:

• دانش آموز به طور ناخودآگاه فراموش کرده بود باید کتاب امانتی را به کتابخانه برگرداند. معلم سنخ اول، با تأکید بر موقعیت، توجهی به این موضوع نشان می‌دهد و می‌گوید: «کتابت باید به کتابخانه برگردانده شود، موعدهش تمام شده.» اما معلم سنخ دوم، بر منش دانش آموز تأکید می‌کند و می‌گوید: «تو خیلی بی‌مسئولیتی! همیشه تأخیر داری و فراموش می‌کنی! چرا کتاب را به کتابخانه برنگرداندی؟»

* دانش آموزان پیچیده و راهکار کاهش خصومت

معلم آگاه، دانش آموز را دوستان ساده و معمولی خود به حساب نمی آورد. او دانش آموزان را انسان هایی پیچیده می داند که می توانند از چیزی نفرت داشته باشند، چیزی را دوست داشته باشند و دمدمی مزاج باشند. وابستگی دانش آموزان به معلمانشان به خصوصیت یا نفرت منجر می شود. برای کاهش خصومت یا نفرت، معلمان باید فرصت ها و موقعیت هایی را فراهم کنند که دانش آموزان بتوانند استقلال و انتخاب را تجربه کنند.

هر چه دانش آموز خودمختاری و اعتماد به نفس بیشتری داشته باشد، دشمنی و انزجار کمتری خواهد داشت. دانش آموزان خوششان نمی آید کسی به خودمختاری آنان تجاوز کند. بر این اساس، در مواردی که به زندگی دانش آموز در مدرسه مربوط می شود، معلم می تواند به او حق انتخاب و حق اظهار نظر بدهد. معلمی در تأیید این نکته می گفت: «وقتی اصل محترم شدن خودمختاری دانش آموز را پذیرفتیم، راه های زیادی برای به کارگیری آن در کلاس پیدا کردم.» برای مثال:

• برف شروع به باریدن کرد. بچه ها جیغ و ویغ کنان خودشان را به پنجره کلاس رساندند و با شور و شعفی کودکانه محو تماشا شدند. قشقرقی به پا کرده بودند که من پیشنهادی به آن ها کردم و خواستم خودشان انتخاب کنند. به آن ها گفتم: «می توانید ساکت بمانید و برف را تماشا کنید، یا می توانید برگردید سر درستان. خودتان انتخاب کنید.» بلافاصله سر و صداها خوابید. بچه ها با آرامشی سرشار از شور و شادی، بارش برف را تماشا می کردند.

• برای تکلیف خانه، دو مجموعه مسئله ریاضی به بچه ها دادم تا خودشان انتخاب کنند. مجموعه اول شامل ده مسئله بود و مجموعه دوم پانزده مسئله داشت. علی، دانش آموز ده ساله، حاج و واج ماند و گفت: «من اصلاً نمی توانم کار اضافی انجام بدهم.» در پاسخ به او گفتم: «هر کدام از این دو تارا که فکر می کنی برایت بهتر است انجام بده.» علی در جوابم گفت: «به گمانم حل مجموعه پانزده تایی برای من ضرر و زیانی نخواهد داشت.»



در پایان، مشاهده فیلم کوتاه نویسنده را که به مطالب ذکر شده مربوط است، پیشنهاد می کنم. *

پیشنهادها

1. adult-child communication
2. situation
3. personality
4. ineffective communication
5. ambivalent
6. self-dependence

او به شاگرد نمی گوید به چه کسی شبیه است و چه خواهد شد. معلم آگاه، وقتی عصبانی می شود، واقع بین باقی می ماند. او آنچه را احساس می کند، آنچه را می بیند و آنچه را انتظار دارد، شرح می دهد. او به مشکل حمله می کند، نه به شخص. اگر بگوید: «من ناراحت هستم»، «من دیگر میل به انجام کاری ندارم» و «من سخت عصبانی هستم»، خطر کمتری دارد تا اینکه بگوید: «تو مودی هستی»، «بین تو چه دسته گلی به آب داده ای» و «تو خیلی نفهمی» یا «تو فکر می کنی کی هستی؟»

• محمد، کودک پنج ساله، سنگی برداشت و به طرف یکی از دوستانش پرت کرد. خانم فرزان، مربی پیش دبستانی، او را دید و با صدای بلند گفت: «من این کار تو را دیدم. این کار تو اوقات خانم فرزان را تلخ می کند. سنگ ها برای این نیستند که تو آن ها را به طرف کسی پرت کنی. آدم ها برای صدمه زدن نیستند.» خانم فرزان جمله های توهین آمیز و شرم آوری نظیر این جمله ها را به عمد به کار نبرد:

«تو مگر دیوانه ای؟»

«ممکن بود دوست راز خمی کنی.»

«ممکن بود ناقصش کنی. این چیزی است که می خواهی؟»

«تو بیچیه وحشی و بی رحمی هستی.»

• در حین تمیز کردن مهد کودک، خانم مربی بچه ها را کمک می کرد تا بلوک های آموزشی را جمع کنند. دُرسا دست به بلوک هایش زد و از کمک به دیگران سر باز زد. خانم مربی گفت: «دُرسا، هنوز چند تا بلوک دیگر باقی مانده که باید جمع شوند.»

دُرسا جواب داد: «دلم نمی خواهد این کار را بکنم. این کار را هم نخواهم کرد.»

خانم مربی بالحن راسخی گفت: «قانون این است که آخر کار همه چیز را جمع کنیم و بگذاریم سر جای اولشان.»

دُرسا جواب داد: «شما جمعشان کنید. من جمعشان نمی کنم.»

معلم بالحن تندگی گفت: «پاک عصبانی ام، بهتر است این گفت و گو را تمام کنیم.»

دُرسا گریه کنان گفت: «خواهش می کنم خانم مربی! تماشا نکنید. من بلوک ها را بر می دارم.»

دُرسا رفت و کار را انجام داد. خانم مربی جواب داد: «بابت این کارت ممنونم.»

این مربی رفتاری قاطع و مؤثر داشت، بدون آنکه دچار تردید بشود. خواسته اش را بیان کرد و بدون توهین اصرار ورزید تا خواسته اش به انجام برسد. او خود را درگیر توضیح و تفصیل طولانی نکرد، در عوض احساساتش را بیان کرد و توقعاتش را آشکار بر زبان آورد.

• دانش آموز، به طور ناخود آگاه، رنگ را بر زمین ریخته است. معلم سنخ اول، با توجه به موقعیت، می گوید: «وای! می بینم که رنگ ریخته شده است. کمی آب و یک کهنه لازم داریم.» اما معلم سنخ دوم، با تأکید بر منش دانش آموز می گوید: «تو خیلی دست و پا چلفتی هستی! آخر چرا این قدر بی دقتی؟»

• نوجوان با سر و وضعی نامنظم، موهای ژولیده و لباس های چین و چروک دار به مدرسه می آید. معلم سنخ اول می گوید: «قطعاً لازم است وضع لباس هایت اصلاح شود.» اما معلم سنخ دوم می گوید: «تو همه چیزت بی نظم و کثیف است. لباس هایت نامرتب هستند و موهای سرت به هم ریخته اند. ذهنت هم عیب کرده است. برای تو چه اتفاقی افتاده؟ اگر سر و وضعت را درست نکنی، از کلاس اخراج می شوی!»

• دانش آموز در امتحان انگلیسی نمره قبولی نمی گیرد. معلم سنخ اول در باره آوردن وضعیت صحبت می کند و می گوید: «من نگران درس انگلیسی تو هستم. باید انگلیسی ات بهتر شود. می توانم کمکی بکنم؟» معلم سنخ دوم در باره شخصیت دانش آموز صحبت می کند و می گوید: «تو پسری زرنگ و باهوش هستی، چطور شد که نمره نیاوردی؟ بهتر است که به جای کارهای دیگر به درست بچسی.»

در تمام موقعیت های گفته شده، معلم سنخ اول توجه و مراقبت خود را نشان می دهد و معلم سنخ دوم اضطراب و انزجارش را، یکی تلاش می کند مشکل را حل کند و دیگری مشکلی ایجاد می کند.

* مدیریت خشم در کلاس: راهنمای عملی معلمان

هنگام سخنرانی در جمع دانشجو معلمان، متوجه شدم هیچ یک از آنان آموخته ای نداشتند که در حال عصبانیت، با دانش آموزی که سبب خشم و آزار معلم شده است، چگونه رفتار کنند. یکی از آن ها اظهار کرد: نبود احساس خشم در معلمان ارزشمند است. آن ها فکر می کردند معلم خوب هیچ گاه عصبانی نمی شود. واقعیت هایی وجود دارد که جلوگیری از خشم را غیر ممکن می سازند، مانند کلاس های پر هیاهو، سؤال های بی پایان و بحران های ناگهانی. معلم کار آمد نه به خود آسیب می رساند و نه نقش قدیس یا فرشته را بازی می کند. او از احساسات بشری اش آگاه است. ممکن است همیشه صبور و بردبار نباشد، اما همیشه درست و قابل اعتماد است. او از خشم خود هراسی ندارد، زیرا آموخته است که خشمش را چگونه بیان کند و در عین حال به کسی آسیب نرساند. حتی زمانی که عصبانی است، بدون اهانت با دانش آموزان برخورد می کند و به شخصیتش آسیب نمی زند. شعار معلم این است: «جدیت، آری! بی احترامی هرگز!».